

# همسازی سازها



## اشاره:

یکی از مباحث کتاب آرایه های ادبی و کتاب های ادبیات فارسی سال دوم دبیرستان بحث متناقض نما است. نویسنده با هدف دانش افزایی و کمک به تدریس این مقوله، بحث مورد نظر را در این مقاله شرح و بسط داده و در باب چند و چون آن به بحث پرداخته است. ارائه ی شاهد مثال های فراوان جز آن چه در کتاب مطرح است، از ویژگی های این مقاله است.

نویسنده ی مقاله آقای مهدی قائمیان از دبیران مجرب استان اردبیل و هم اکنون سرگروه ادبیات استان است. از مهدی قائمیان پیش تر نیز در مجله ی رشد ادب و زبان فارسی مقالاتی درج گردیده است. تألیف راهنمای زبان فارسی سال دوم دبیرستان (با همکاری) از دیگر آثار در دست تألیف اوست.

## کلید واژه ها:

آرایه های ادبی، تناقض، متناقض نما، تضاد، طباق، بیان پارادوکسی، موسیقی معنوی، تناظر، تقارن، تقابل، نقیض، نسبت های نامتقارن، هنجارگریزی، هنجارشکنی

## بحث محتوایی در مورد متناقض نما (پارادوکس paradox)

حق تعالی به بایزید گفت: «که بایزید چه خواهی؟»  
گفت: «خواهم که نخواهم»

قیه مافیه  
ای ساکن پوینده، ای خاموش گوینده،  
این رمز با که گویی؟

«شیخ شطاح روز بهان بقلی»

در صفحه ی ۱۶۰ کتاب آرایه های ادبی رشته ی ادبیات و علوم انسانی و نیز در صفحه ی ۱۵۲ و ۱۵۳ ادبیات فارسی سال دوم چاپ ۷۷ در قسمت «بیاموزیم» شرحی فشرده و کوتاه درباره ی تناقض «پارادوکس = متناقض نما» آورده شده است.

برای آگاهی بیشتر شرح زیر را تقدیم می دارد تا در تدریس، سهولت ایجاد کرده و همکاران محترم را به کار آید. در کتاب فرهنگ اصطلاحات تألیف سیما داد، در توضیح پارادوکس (تناقض ظاهری، شطح) چنین آمده است: تناقض در لغت به معنی با هم ضد و نقیض بودن، ضد یکدیگر بودن، ناهمتمایی و ناسازی است. تناقض در لفظ، در صورتی است که یکی از آن دو، امری را اثبات کند و دیگری نفی، مانند هست و

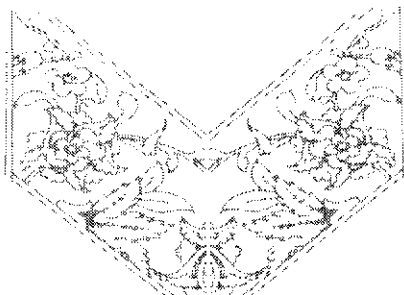
نیست. تناقض ظاهری در سخنی مصداق دارد که به ظاهر متناقض و ناسازگار آید اما حقیقت پنهان در پس این ظاهر متناقض، سبب سازگاری میان طرفین ناسازگار شود. «تناقض ظاهری یکی از اسباب برجستگی کلام است.»

اما واژه ی paradox از کلمه ی لاتین paradoxum برگرفته شده است و paradoxum خود مرکب از para به معنی مخالف و مقابل و doxa به معنی رأی و اندیشه است.

این کلمه را در زبان فارسی به تناقض، تناقض ظاهری، بیان نقیضی، ناسازی هنری و متناقض نما ترجمه کرده اند. هدف از به کار بردن این آرایه، برجسته کردن کلام است و خود با تضاد یا طباق از دیدگاه هنری، تفاوت دارد. در بیت: «در رزم چو آهنیم و در بزم چو موم/ بر دوست مبارکیم و بر دشمن شوم» با واژه های رزم و بزم. آهن و موم، دوست و دشمن، مبارک و شوم، آرایه ی تضاد (طباق) ایجاد شده است که همین واژه های متضاد، در این بیت، ارتباط دیگری با هم نداشته و یکدیگر را نقض نکرده اند. به همین جهت ارزش هنری چندان والایی ندارد.

اما در بیت: «خنده گریند همه لاف زنان بر در تو/ گریه خندند همه سوختگان در بر تو» چنان تصویر زیبایی آفریده که به قول دکتر شفیع کدکنی «این تصویر عظیم و حیرت آور حکیم سنایی، کاری شگفت آور می نماید.»

دکتر میرجلال الدین کرآزی در کتاب



رؤیا، حماسه، اسطوره می نویسد:  
 «با نگاهی گسترده و اندیشه‌ای  
 دامن گستر، می توان بر آن بود که بازتاب و  
 نموداری از دوگانگی یگانه یا پیوستگان  
 ستیزنده که پدیده‌های گیتی را هستی  
 بخشیده‌اند در قلمرو ادب، آرایه‌ای است نغز  
 و نیک هنری که آن را ناسازی هنری می نامیم.  
 ناسازی هنری گونه‌ای از ناسازی (تضاد یا  
 طباق) است که در آن ناسازها، به یکدیگر به  
 شیوه‌ای هم بسته و پیوسته‌اند به سخنی دیگر  
 در دل ناسازی به هنربازی رسیده‌اند.»

این آرایه، در حقیقت، یک امکان زبانی  
 است برای برجسته‌سازی، که به جهت  
 شکستن هنجار زبان و عادت‌ستیزی، موجب  
 شگفتی و در نتیجه التذاذ هنری می شود.  
 آنگاه که هنرمند سخن‌شناس، از بیان  
 یک مضمون و معنای درونی خود، از رهگذر  
 کلمات معمولی زبان، به صورت هنجار،  
 ناتوان می گردد، ناگزیر به هنجارگریزی زبانی  
 روی آورده و واژه‌ها را به رستاخیز وامی دارد.  
 بایزید بسطامی آن شوریده‌ی شورانگیز در  
 ناگزیری بیان حس عاطفی طبیعی،  
 می گوید: «روشن تر از خاموشی، چراغی  
 ندیدم و سخنی به از بی سخنی نشنیدم،  
 ساکن سرای سکوت شدم، صدره‌ی صابری  
 در پوشیدم، مرغی گشتم، چشم او از  
 یگانگی، پر او از همیشگی، در هوای  
 بی چگونگی می پریدم. کاسه‌ای بیاشامیدم  
 که هرگز تا ابد، از تشنگی او سیراب نشدم.»  
 علت ایجاد چنین تصویری، در واقع،  
 خیال درهم گره خورده‌ی ذهنی و عاطفی

است و با شور و شور درونی شاعر که  
 می میوزدش و درویش را می‌تپ می کند.  
 آن گاه که بیدل دهلوی می میراند:  
 «عربیانی، لباس نیست تا پوشد کسی / از  
 خطاالت چون صدا در خویش پنهانیم ما / تنها  
 ناسازی «عربیانی و لباس پوشیدن» نیست که  
 عامل این ایجاد و آلهی هنری کلام می شود  
 بلکه «عربیانی را پوشیدن» همچون لباس، یک  
 تصویر پارادوکسی است، چنین بیانی فقط در  
 هنر سرای مخمل‌پوش خیال، شکل هنری  
 می یابد. سخن دویزدیچر از کتاب  
 شیوه‌های نقد ادبی ترجمه‌ی شادروان دکتر  
 غلامحسین یوسفی و صدقیانی را با هم  
 بخوانیم:

علم، مطالب را به صورت گویا،  
 مستقیم و ساده به زبانی با معانی صریح بیان  
 می کند اما بیان شعری به تدریج که پیش  
 می رود با استفاده از تناقض، طعن و کنایه به  
 شیوه‌ای نامستقیم و به صورتی موزن، با  
 زبانی که با آنچه مفهوم صریح آن است و  
 کاملاً تطابق ندارد، معانی خود را می آفریند.  
 اگر بر حسب این نظر، شعر فقط شیوه‌ی  
 خاصی از کاربرد زبان باشد، این نکته را باید  
 به خاطر داشت زبانی که به این طریق به کار  
 می رود توسعه می یابد و دریافت‌هایی را  
 عرضه می دارد که بسط عرضه‌ی آن‌ها به هیچ  
 شکل دیگری از بیان، امکان پذیر نیست. بر  
 این اساس، سوخته‌دلان شاعر و شاعران  
 دل سوخته، در حالت شوریدگی خویش،  
 عواطف و احساسات خود را با ابزارهای  
 کلامی به ظاهر متناقض، از آن خرمن سوخته

می رهند و بیرون می ریزند تا بدین ترتیب،  
 هرم درون را فرو بنشانند. از رهگذر همین  
 لحظه‌های نبوت هنری است که دل‌انگیزترین  
 نمونه‌های شعر و نثر به سوی مخاطبان،  
 هیبوط می یابند:

یار مرا غار مرا عشق جگر خوار مرا  
 یار تویی غار تویی خواجه نگه دار مرا  
 قطره تویی بحر تویی لطف تویی قهر تویی  
 قند تویی زهر تویی بیش میازار مرا  
 دانه تویی دام تویی باده تویی جام تویی  
 پخته تویی خام تویی خام بمگذار مرا

آثار به جا مانده از عارفان به ویژه شطح  
 منثور آنان، بیشترین‌ی سرچشمه‌های این  
 جوشش‌های سوزان را به یادگار دارند. از  
 عین القضات، آن سوخته‌ی گستاخی  
 اندیشه، سرودی جاودان را مثالی می آورم:  
 «این جا دانایی در نادانی گم می شود، این جا  
 دل، جز بی دلان را نبود... بسا سرا که این جا  
 سر کردند، این جا بود که سر باختن و سر  
 یافتن یک طعم داشت... در این عالم، وجود  
 ذره‌ای نماند. کفر و ایمان یک رنگ بود.» هم  
 از اسرارالتوحید: در بینایی کور بودیم، در  
 شنوایی کر بودیم، در گویایی گنگ بودیم.»  
 چنین نمونه‌هایی از بیان پارادوکسی، در  
 تمام دوره‌های ادب فارسی قابل مشاهده  
 است. چنانچه در نخستین دوره‌های آفرینش  
 شعری، یادگارهای اندکی آن هم تصاویر  
 ساده و کم رنگ هنری پارادوکسی می بینیم و  
 با تکامل جریان شعری در دوره‌های بعد،  
 بیشتر و گسترده‌تر و هنری‌تر همراه با پیچیدگی

و هنرمندانگی. «سنایی» که در تجدّد شعری فارسی نقشی نوآورانه داشته، در سروده‌های خویش هنرمندانه‌ترین بیان‌های پارادوکسی را آفریده است.

دکتر شفیع‌ی کدکنی در مقدمه‌ی «گزیده‌ی غزلیات شمس» شرحی گسترده درباره‌ی دامنه‌ی کاربرد هنرمندانه‌ی پارادوکس در غزلیات مولانا ارائه داده که همکاران محترم را به مطالعه‌ی کامل آن مقدمه‌ی فرا می‌خوانیم. شوریدگی، کشش و جوشش بی‌کوشش ضمیر سلیم آن سر، تصاویر جذابی از بیان پارادوکسی را در منظومه‌ی عاطفی و فکری او ایجاد کرده که خواننده‌ی صاحب ذوق آن دم که با آینه‌بندان هنری تالار اشعارش روبه‌رو می‌شود، درمی‌یابد که پیام و مفهوم موردنظر، به غیر از این شیوه، به هیچ شکل دیگر شایسته‌ی بیان نبوده است. کدامین واژگان روزمره تحمل این بار معنایی سنگین را تاب تواند آورد؟

کی شود این روان من ساکن  
این چنین ساکن روان که منم  
فارغ از سودم و زیان چو عدم  
طرفه می‌سود بی‌زیان که منم  
گفتم اندر زبان چو در نامه  
اینت گویای بی‌زبان که منم  
می‌شدم در فنا چو مه می‌پا  
اینت بی‌پای پادوان که منم  
بانگ آمد چه می‌دوی؟ بنگر  
در چنین ظاهر نهان که منم  
شمس تبریز را چو دیدم من  
نادره بحر و گنج و کان که منم

گروه کلمه‌های شگفت‌آور همچون ساکن روان، بی‌سود بی‌زیان، گویای بی‌زیان، بی‌پای پادوان و ظاهر نهان آیا جز بر زبان کسی می‌آید که درونی جوشان و شوری سوزان داشته باشد؟ آیا سخن معمول و واژه‌های هنجار عادی گفتار، در رساندن

پیام معجزه‌گون شاعر، توانایی بیان تواند داشت؟

هم خونم و هم شیرم و هم طفلم و هم پیرم  
هم خاکم و هم مرم هم ایشم و هم اشم  
مولوی

اگر یک هم نیاسیم روان من نیاست  
من کین لحظه بی‌سایم که یک لحظه نیامیم  
همکاران محترم را به مطالعه‌ی «قصه‌ی شهر بس کلان» از دفتر ششم منشوی معنوی، فرامی‌خوانیم که پر است از تصاویر پارادوکسی برای نشان دادن احوال و روحیات مردم دنیا. در این تمثیل زیاده شهر بس کلان وجود آدمی است و ساکنان این شهر خودبینی، آرزو و حرص هستند.

غالب پژوهندگان، بیان پارادوکسی را یکی از عوامل تشکیل‌دهنده‌ی موسیقی معنوی دانسته‌اند. موسیقی در این معنی عام و گسترده، در حقیقت، شامل انواع تناظرها و تقارن‌ها و تقابل‌هاست. دکتر محمدعلی اسلامی در «صغیر سیمرخ» رنگ‌ها و نقش‌های کاشی‌های اصفهان را «بهار منجمد» می‌نامد (به نقل از ص ۱۲۸، ادبیات فارسی، سال دوم دبیرستان) و این شبیه‌سختی است که یوهان ولفگانگ گوته در مورد معماری شرق گوید «موسیقی منجمد». همین سخن به ما اجازه می‌دهد که تقارن‌ها و تقابل‌های موجود در سخن شاعران را نیز موسیقی بدانیم و در ردیف موسیقی معنوی، آن را بکاویم و بپژوهیم. اگر حافظ را صدرنشین غزل فارسی می‌دانیم یک علتش این است که او از انواع موسیقی «کناری، درونی و معنوی» به زیباترین شکل ممکن بهره‌جسته و نیز استفاده‌ی هنرمندانه از بیان پارادوکسی است که ترتیب و تقابل دو متضاد است.

همان‌طور که دکتر شفیع‌ی کدکنی در کتاب ارزشمند موسیقی شعر خود می‌گوید: «بینش دیالکتیکی حافظ در هر چیز، نقیض آن را می‌بیند. رؤیت شطحی و پارادوکسی او میراث تصوف خراسان و اسلوب نگرش امثال بایزید بسطامی و ابوسعید ابدی‌الخیر است که قبل از حافظ در سنایی، مولوی و عطار نیز تجلی داشته است و او گلچین‌کننده‌ی نهایی و موفق‌ترین سخنگوی این شیوه از رؤیت جهان است. موسیقی معنوی شعر حافظ در جهت پارادوکس و گره زدن متناقضات، حرکت می‌کند و این امر، چنان که پیش از این بدان اشاره کردیم، بازتابی است از جهان‌بینی خاص او که برخاسته از «اراده‌ی معطوف به آزادی» است. خلاص حافظ از آن زلف تابدار مباد که بستگان کمند تو رستگار اند.

یا

شاه شوریده سران خوان من بی‌سامان را  
زان که در کم خردی از همه عالم بیشم.

\*\*\*

دکتر عبدالکریم سروش در ذکر جمیل سعدی، جلد دوم ص ۲۵۶ می‌نویسد: «استادی سعدی تنها در این نیست که واژه‌های متضاد را فقط در کنار هم ردیف کند بلکه استادی او بیشتر در پارادوکس‌گویی و عنایت به نسبت‌های نامتقارن و معکوس کردن قضایای مقبول عندالعرف است.» او از مکانیزم «تولد تعجب در ذهن» آگاهی داشته و آشکارا و فراوان این صنعت را به کار گرفته است و بدین سبب است که سخنانش چنین دلپذیر و عبیرآمیز می‌نماید و به دل و ضمیر می‌آویزد. (از مقاله‌ی تعمیم صنعت طباق یا استفاده از عکس و نقض و عدم تقارن در شعر سعدی) و مثال‌هایی نیز آورده که برخی از آن‌ها را می‌آوریم:  
خیال روی کسی در سر است هر کس را  
مرا خیال کسی کز خیال بیرون است

گر منزلتی هست کسی را مگر آن است  
 کاندر نظر هیچ کسش منزلتی نیست  
 زندگانی چیست؟ مردن پیش دوست  
 کاین گروه زندگان دل مرده اند  
 سعدیا نزدیک رأی عاشقان  
 خلق مجنون است و مجنون عاقل است  
 چنین نقل دارم ز مردان راه  
 فقیران منعم، گدایان شاه

ای عجب بحری است پنهان لیک چندان آشکار  
 کز نم او در، دره تا ابد موج آور است

«عطار»

ز پیدایی هویدا در هویدا است  
 ز پنهانی پنهان اندر پنهان است

«عطار»

او آتش حسرت بین بریان جگر دجله  
 خود آب شنیدستی کاتش کندش بریان

«خاقانی»

به عیش، خاصیت شبشه های می داریم  
 که خنده بر لب ما قاه قاه می گیرد

«بیدل دهلوی»

گوش ترخمی کو کز ما نظر نپوشد  
 دست غریق یعنی فریاد بی صدایم

«بیدل دهلوی»

فلک در خاک می غلتید از شرم سرافرازی  
 اگر می دید معراج ز پا افتادن ما را

«بیدل دهلوی»

جنبش گهواره، خواب طفل را سازد گران  
 از تزلزل بیشتر محکم شود بنیادها

«صائب»

شیرازه ی جمعیت مستان خط جام است  
 آزاد بود هر که در این حلقه ی دام است

«صائب»

نمی توان این بحث را به پایان برد بدون آنکه از کاربرد پارادوکس در شاعران معاصر نیز سخنی به میان آورد. کاربرد این شیوه ی بیان در شعر شاعران نیمایی و شعرای دهه ی اخیر انقلاب اسلامی به وفور دیده می شود. به طوری که برخی از تحلیل کنندگان شعر انقلاب اسلامی، آن را یکی از ویژگی های سبکی شعر این دوره به حساب می آورند. نمونه هایی از کاربرد این شیوه را در پایان این بحث خواهیم آورد.

\*\*\*

### چند نمونه ی شعری:

ما نه مرغان هوا نه خانگی  
 دانه ما دانه ی بی دانگی  
 هر کبوتر می پرد زی جانبی  
 وین کبوتر جانب بی جانبی.

«مولوی»

ز خود هر چند بگریزم، همان در بند خود باشم  
 رم آهوی تصویرم، شتاب ساکتی دارم.

«واعظ قزوینی»

تا چند غزل ها را در صورت جان آری  
 بی صورت حرف از جان بشنو غزلی دیگر

«مولوی»

شبان عشق پیدایی و پنهان  
 ندیدم همچو تو پیدای پنهان

«مولوی»

### چند نمونه از شعر معاصران

آن یک که چون حق حق گریه قاه قاه می زد  
 می گفت: ای دوست ما را مترسان ز دشمن

«اخوان ثالث»

بر بساطی که بساطی نیست.

«نیما»

مرد مردان مرد اما همچنان بر مرکب رامش  
 گرم سوی هیچ سو می تاخت

«اخوان ثالث»

از تهی سرشار، جویبار لحظه ها جاری ست

«اخوان ثالث»

در تنهایی بی پایانش / رؤیای نیستی را زدود /  
 سکون هستی را دریافت / از تهی لبریز گردید.

«هوشنگ ایرانی»

و مرگ در کنار تو زندگی است / ای منظومه ی  
 نفیس غم و لبخند.

«سلیمان هراتی»

بود لب تشنه ی لب های تو صد رود فرات

رود بی تاب کنار تو عطشناک گذشت

آب شرمنده ی ایثار علمدار تو شد

که چرا تشنه از او این همه بی باک گذشت

«نصراله مردانی»

یک دو نمونه هم از ادبیات انگلیسی از

کتاب فرهنگ اصطلاحات ادبی سیما داد

می آوریم:

کودک، پدر انسان است

«ویلیام وردزورث»

«جان کیتز» شاعر رمانتیک می گوید:

وقتی عشق با بال های گشوده در را بر روی او

می بندد و او بسته ی زنجیره ی گیسوی یار و

اسیر نگاه دلدار می شود، از چنان آزادیی

برخوردار است که هیچ پرنده ی سبک بالی آن

را نمی شناسد.